برداشت اول

بین خطوط نرانید

■ سیدحسین معصومی ■

تابلوهای متعددی در مسیر حرکت وسایط نقلیه در شهر تهران نصب شده است با این مضمون که «بین خطوط برانید.» حرکت بین خطوط جاده‌ای ضامن سلامتی و مانع مشکلات متعددی است که از حرکت روی خطوط برای مردم پیش می آید. اما آیا حرکت سیاسیون و نخبگان نیز باید بین خطوط باشد؟ و اگر همه چنین حرکت نمایند آیا خط و خطوطی خواهد بود تا عده‌ای بین خطوط حرکت کنند؟ مهمترین تفاوت بین دو صحنه رانندگی در جاده و صحنه فعالیت های اجتماعی این است که در رانندگی حرکت بین خطوط و عبور از خطی به خط دیگر با رعایت مقررات و توجه به شرایط لازم، کاری عقلایی و به نفع فرد و جامعه است اما برای حرکت در خطوط یا بین خطوط اجتماعی ابتدا باید به شرایط موجود در جامعه اشاره کرد تا مشخص شود که حرکت بین خطوط سیاسیون، حرکتی فرصت طلبانه و ناصادقانه است.

حرکت های اجتماعی چند حالت دارند:

الف) حرکت کسانی که به جهت جایگاه خاصی که در جامعه دارند برای همه خطوط سالم در جامعه احترام قائل هستند و ملاک احترام آنان رعایت خطوط قرمز نظام است، همان خطوطی که به طور کلی در قانون اساسی آمده است اعم از اعتقاد به ارزش های نظام، راه امام(ره)، ولایت فقیه، اعتقاد به رای و نظر مردم به عنوان تعیین کننده ترین اصل در اداره کشور و در یک جمله جمهوریت و اسلامیت نظام.

این نوع حرکت لازمه رهبران دینی، مراجع عظام و کسانی است که می خواهند و می باید هدایت گر همه اقشار جامعه باشند که بهتر است این نوع حرکت را مافوق خطوط بنامیم حرکتی از نوع حرکت انبیاء و اوصیاء.

ب) حرکت توده‌های مردم که در شرایط خاص سیاسی با بررسی شعارها، برنامه‌ها و عملکرد گذشته احزاب، گروه‌ها یا اشخاص شناخته شده دست به انتخاب می زنند و نسبت به تعیین مسوولان جامعه اقدام می نمایند و به عبارت دیگر اراده خویش را بر سرنوشت جامعه حاکم می نمایند. منتخبین صحنه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی مدیون مردم و باید خدمتگزار آنان باشند.

ج) نخبگان و اندیشمندانی که خود را در برابر جامعه و مردم مسوول می دانند و تنها به فعالیت های فردی برای تامین نیاز خود و خانواده خویش قانع نیستند. این جماعت خود را مسوول می دانند که نسبت به حوادث جامعه و چگونگی پیشرفت امور در صحنه های متفاوت عکس العمل متناسب نشان دهند و برای امکان چنین حرکتی مجموعه افراد با سلایق نزدیک به یکدیگر گردهم می آیند تا با مشورت، نظرخواهی، بحث و بررسی بتوانند به جامعه کشور خویش خدمت نمایند.

د) دسته آخر کسانی هستند که با استفاده ابزاری از خطوط و حرکت در بین خطوط سعی در استفاده از شرایط و موقعیت های ایجاد شده برای گرفتن منصب، پست و رسیدن به مطامع دنیوی دارند و در این راه از هیچ کاری دریغ ندارند و یا کسانی که در عین ادعای صاحبنظری و اهل فکر بودن از قدرت تجزیه و تحلیل ضعیفی در مسائل اجتماعی برخوردارند. بسیاری از اختلاف افکنی ها بین طرفداران سلایق مختلف طرفدار نظام توسط این عده صورت پذیرفته و یا به آن دامن می زنند که اکثرا آگاهانه و بعضا از روی عدم قدرت تحلیل درست مسائل است.

اینگونه افراد صاحبان فکر و اندیشه‌ای را که دارای سلیقه و تفکر روشنی هستند مورد حمله قرار داده و از اینکه خط و جهت روشنی ندارند به خود می بالند و سلامتی و راحتی دنیای خود را در «راندن بین خطوط» می دانند.

عوامل رشد این گروه در بین نخبگان و فعالان سیاسی ممکن است دلایل ذیل باشد:

۱- عدم مبنای فکری عمیق اینگونه افراد و به عبارت دیگر برداشت سطحی و عامیانه از مسائل اجتماعی، عدم درک درست از مسائل اجتماع و روابط علی و معلولی بین پدیده‌های آن. این امر سبب می شود چنین جماعتی با یک تحلیل ساده یا با تغییراتی در سیستم مدیریتی جامعه و... جهت و دیدگاه فکری خویش را تغییر داده و به عبارت دیگر شخصیت متزلزل و بی ثباتی داشته باشند.

۲- عدم آزادی بیان و اندیشه در جامعه که سبب می شود جز تعداد قلیل و اندکی از افراد جامعه از بیان صریح و روشن نظر و دیدگاه هایشان خودداری ورزند و تبعات منفی و تنبیهی آن را از خویش دور نمایند. چنین شرایطی روح آزادی و حریت را از جامعه خواهد گرفت و به تقویت افراد بین خطوطی کمک خواهد کرد؛ افراد فرصت طلب، منافع جو و...

۳- ضدارزش جلوه دادن فعالیت های حزبی؛ عده‌ای احتمالا با اندیشه مبارزه با گروه های غیرقانونی و ممانعت از فعالیت های مخرب آنها به جای یافتن راه‌حل مناسب برای این کار، صورت مساله را پاک کرده و از ریشه با فعالیت های حزبی مخالفت می نمایند.

۴- مسوولان بلندپایه کشور باید با تقویت فعالیت احزاب شناخته شده و رسمی کشور فرهنگ صحیح تحزب را ترویج نمایند و از رشد مدعیان سیاسی بدون هویت و نام و نشان که در شرایط حساس پاسخگویی حضور ندارند، ممانعت نمایند.

بنابراین روی خطوط برانیم با رعایت خط قرمز و بدانیم آنان که مخالفین سیاسی خود که در چارچوب نظام و ارزش های آن حرکت می کنند را تحمل نمی کنند و همه فعالیت سیاسی را در تهمت و افترا و... می دانند کوتوله‌های سیاسی هستند نه نیروهای سیاسی، اینان به علت عدم فراخی سینه و ضیق صدر قادر به رقابت سالم سیاسی با رعایت حرمت، احترام و مراوده نیستند که اینگونه بودن (فعالیت سیاسی روشن و سالم با رعایت اخلاق و حفظ حریم و حرمت دیگران) هنر می خواهد که در افراد بین خطوطی (با تعبیر فوق) دیده نمی شود.

اهمیت مردم سالاری ارزش ذاتی و نهادی آن

■ وحید محمودی* ■

عکس: حجت سپهوند/ اعتماد ملی

مردم سالاری از جهات مختلف واجد اهمیت است و به همین جهات در فرآیند توسعه اقتصادی جایگاهی ویژه و بی بدیل دارد. می توان این اهمیت را در ۳ حوزه ارزش های ابزاری، نهادی و ذاتی طبقه بندی نمود. به گفته آمارتیاسن: مردم سالاری دارای ارزش ذاتی برای شهروندان، ارزش ابزاری در تصمیم های سیاسی و ارزش نهادی است. ارزش ابزاری آن به واسطه نقشی که در فرآیند توسعه اقتصادی دارد آشکار می شود. در شرایط وجود مردم سالاری، فضای شفاف سیاسی و اطلاعاتی ایجاد می شود و صدای فقرا به گوش می رسد و مردم می توانند مطالبات خود از جمله مطالبات اقتصادی را به گوش مقامات برسانند. همچنین در فضای حکومت مردم سالار مردم از طریق فرصت مشارکت و ابراز وجود برای خود احراز هویت می کنند و این امر در رشد قابلیت های فردی آنان موثر است؛ قابلیت هایی که نقشی روشن در فرآیند توسعه اقتصادی دارند.

متاسفانه عمده مدافعان مردم سالاری از جنبه ارزش ابزاری آن به مساله مردم سالاری نگریسته اند؛ بدین معنا که وجود مردم سالاری را برای تحقق توسعه اقتصادی مناسب دانسته اند. این نکته از آن رو حائز توجه است که می تواند منشا بسیاری انحرافات باشد زیرا اگر در شرایطی خاص شاخص های توسعه اقتصادی در وضعیتی مطلوب قرار بگیرند، آنگاه ممکن است نیازی به گفت وگو در باب مردم سالاری نباشد. تاکید صرف بر نقش ابزاری مردم سالاری می تواند به این نظریه منجر شود که مردم سالاری در همه جا و همه وقت لازم و یا مفید نیست. یعنی نگاه ابزاری صرف نگاهی است که علاوه بر اینکه می تواند مورد استفاده موافقان قرار گیرد، شمشیری در دست مخالفان نیز باشد. وقتی نگاه ابزاری حاکم باشد، اگر جواب لازم به دست نیامد یا برخی تلاش ها به شکست بینجامد، آنگاه طرح این مساله که شاید مردم سالاری در جوامعی و یا مناطقی خاص منشا اثر و قابل اجرا نیست بعید نمی نماید و چه بسا همین نگاه است که نهایتا موجب بروز نظریاتی در خصوص عدم سازگاری کشورهای آسیایی با مردم سالاری شده است. فرآیند توسعه اقتصادی بدون توجه به مردم سالاری می تواند ضربه پذیر باشد.

ارزش نهادی مردم سالاری به این نکته بازمی گردد که در فضای آن درک صحیحی از نیازها و از جمله نیازهای اقتصادی از طریق بحث و گفت وگو و مبادله اطلاعات بین شهروندان صورت می گیرد. آمارتیاسن می گوید: «مفهوم سازی یا درک آن چیزی که نیاز محسوب می شود مستلزم اعمال حقوق سیاسی و مدنی است. فهم درست اینکه نیازهای اقتصادی چیستند، مستلزم گفت وگو و تبادل نظرات حقوق سیاسی و مدنی به خصوص آنهایی که به تضمین گفت وگو، بحث، انتقاد و مخالفت آزاد مربوط می شوند و برای فرآیندهایی که منجر به گزینش های آگاهانه و حساب شده می شوند، حیاتی هستند». به قول ایشان، در قرن نوزدهم برای نظریه پردازان مردم سالاری، خیلی عادی بود در این مورد صحبت کنند که آیا فلان یا بهمان کشور «مناسب مردم سالاری هست یا خیر». تنها در قرن بیستم بود که این طرز تفکر تغییر کرد و پذیرفته شد که خود این پرسش غلط است. قرار نیست که کشوری برای مردم سالاری خوب باشد، بلکه در عوض باید به وسیله مردم سالاری خوب بشود.

براساس دیدگاه نخبه گرا، مردم سالاری که تنها بر مبنای یک قانون اساسی شکل می گیرد می تواند ضربه پذیر باشد. سطح ارتباط توده ها و نخبگان بسیار تعیین کننده است. به گفته انگل هارت، در جوامعی که توده ها تقدم بیشتری برای حقوق مدنی و شرکت فعال در سیاست قائلند، نخبگان شفافیت بیشتری از خود بروز خواهند داد و در سایر موارد به سمت فساد و اقتدارگرایی پیش می روند. درواقع مجرای تأثیر مردم بر نخبگان، وجود نظام مردم سالار است و از دیدگاه رویکرد قابلیت به جرأت می توان گفت زمانی مردم منشاء فشار بر نخبگان و تاثیرگذار بر رفتار آنها هستند که اول از قابلیت های انسانی، بالا خص قابلیت های پایه برخوردار باشند و ثانیا در فضایی مردم سالار فرصت این اثرگذاری فراهم باشد.

متاسفانه عمده مدافعان مردم‌سالاری از جنبه ارزش ابزاری آن به مساله مردم‌سالاری نگریسته‌اند؛ بدین‌معنا که وجود مردم‌سالاری را برای تحقق توسعه اقتصادی مناسب دانسته‌اند

بدیهی است که در هیچیک از قوانین اساسی کشورهای دنیا بر ترویج فساد و فقر و سرکوب آزادی ها تاکید نشده است و همواره از ارزش های آزادی و عدالت سخن رفته است، اما آنچه در عمل در بسیاری جوامع اتفاق افتاده، خلاف آن بوده است. نخبگان اگر از میان مردمی باشند که فرصت نخبه شدن برای تمامی آنها فراهم باشد با نخبگانی که در اثر تحولات خاص و موردی سیاسی و یا شرکای اقتصادی نخبه شده اند، تفاوت بسیار دارند.

تاکید بر ارزش ذاتی مردم سالاری این حسن را دارد که با آوردن مثال هایی از حکومت های غیرمردم سالاری که به توسعه اقتصادی نایل شده اند، نمی توان آن را ذبح نمود. چنین استدلالی تنها زمانی کاربرد دارد که تنها ارزش ابزاری برای مردم سالاری قائل باشیم.

تاکید بر ارزش ذاتی مردم سالاری در واقع پاسخ بسیاری از مخالفان را خواهد داد. مردم سالاری حتی اگر به فرض کارآمد نباشد، دارای ارزش درونی است. به گفته استیگلیتز «حتی اگر رشد اقتصادی لطمه ببیند، این هزینه ای است که خیلی از کشورهای در حال توسعه مایلند بپردازند تا جامعه ای مردم سالارانه داشته باشند.»

دلایل زیادی وجود ندارد که حتی در جوامعی که مردم سالاری وجود ندارد و یا توسعه اقتصادی بدون مردم سالاری محقق شده باشد، مردم خواهان مردم سالاری نباشند. به گفته ریمون آرون «مردم سالاری به مثابه شیوه حکومتی است نه هدف از حکومت». در عین اینکه این سخن ارزش ذاتی مردم سالاری را نفی نمی کند، باید پرسید چرا بهترین شیوه حکومت است؛ از آنجا که نقشی مثبت در فرآیند توسعه اقتصادی دارد (ابزاری) یا از آنجا که موجب رشد قابلیت انسان ها و درک نیازها می شود (نهادی) و سرانجام آیا از آنجا که مردم در یک نظام مردم سالار از لذت مضاعفی برخوردارند (ذاتی)؟ اهمیت مردم سالاری به عنوان شیوه حکومتی می تواند ناشی از هر سه مورد فوق باشد.

از سوی دیگر درست است که مردم سالاری و آزادی را نباید مترادف یکدیگر دانست، اما به عنوان یک تجربه جدید اگر از منظر توسعه قابلیت ها به مردم سالاری و انواع آزادی ها نگاه شود، با بسط مفهوم آزادی می توان از عدم برخورداری از حق تعیین سرنوشت که از طریق مشارکت سیاسی به دست می آید، به عنوان نوعی سلب آزادی و ناآزادی یاد نمود. از این منظر، به واسطه ارزش ذاتی آزادی، مردم سالاری نیز دارای ارزش ذاتی است. مردم سالاری دارای چنان ارزشی است که استیگلیتز حتی مردم سالاری شکننده را از رژیم استبدادی و اقتدارگرا بهتر می داند.

می توان در مورد ارزش ذاتی مردم سالاری مثال های دیگری را نیز مطرح نمود. برای نمونه داشتن سواد واجد دو گونه ارزش است، یکی ارزش سرمایه ای، دیگری ارزش مصرفی. سوادآموزی می تواند از آنجا که نقشی در تربیت نیروی انسانی و نقش این نیرو در فرآیند توسعه اقتصادی باشد، مورد توجه قرار گیرد. اما این تنها ارزش ابزاری برای آن است. انسان می تواند شخصا از داشتن سواد لذت ببرد و از مطالعه بسیاری از متون ادبی و مانند آن حظ ببرد.

بنابراین توجه به هر سه وجه مردم سالاری حائز اهمیت است. ارزش آن به عنوان یک ابزار در جهت ایجاد توسعه اقتصادی و نقش حفاظتی آن از نتایج به دست آمده از طریق نظارت دائم بر مقامات، ارزش نهادی در جهت بسط مفهوم سازی نیازها (اعم از اقتصادی) و ارزش ذاتی آن در جهت حفظ عزت و کرامت انسانی و لذت ابراز وجود در فضایی مردم سالار. بدین لحاظ مردم سالاری از سه وجه قابل دفاع است؛ مردم سالاری به مثابه یک ابزار (ارزش ابزاری)، به مثابه یک روش (ارزش نهادی) و به مثابه یک هدف (ارزش ذاتی).

*** عضو هیات علمی دانشگاه تهران و عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی**

اما ارزش ذاتی مردم سالاری از آنجا ناشی می شود که ریشه در ارزش ذاتی آزادی دارد. به تعبیر سن «مشارکت سیاسی و اجتماعی برای رفاه انسان ارزش گوهری دارد. از مشارکت در زندگی سیاسی جامعه منع شدن، یکی از محرومیت های عمده محسوب می شود.»

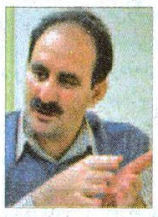

ارزش ذاتی یک مقوله، زمانی است که پیوندی با عزت و کرامت انسان داشته باشد و ضامن حفظ و بقای آن باشد. بدین معنا که مردم سالاری از آنجا که فرصت ابراز وجود و احراز هویت را برای انسان فراهم می کند و لذت ناشی از مشارکت را نصیب وی می سازد دارای ارزش ذاتی است.

لذا از آنجا که عزت و کرامت انسانی تنها در برخورداری های مادی نیست که حفظ می شود بلکه برخورداری از نیازهایی همچون مشارکت و حس هویت و منزلت نیز ضامن آن است، مردم سالاری دارای ارزش ذاتی است. از دیدگاه توسعه نیز هنگامی که یکی از اهداف توسعه، توسعه سیاسی و جزء لاینفک آن یعنی مردم سالاری است، دارای ارزش ذاتی است. حتی این ادعای غلط که توسعه اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی است و بدون استقرار مردم سالاری نیز می توان به توسعه اقتصادی دست یافت، چیزی از ارزش ذاتی مردم سالاری نمی کاهد.

برداشت آخر

مطبوعات، حصن حصین مدنیت

■ رحمت ا...بیگدلی ■

بخش نخست

مصلح بزرگ مشرق زمین، «سید جمال الدین اسدآبادی» (۱۲۵۴-۱۳۱۴هـ.ق) در بیش از یک قرن پیش به جایگاه رفیع مطبوعات در ترقی و پیشرفت جوامع بشری پی برده و با بیانی بسیار لطیف و زیبا در مقاله ای که در مجله «عروه الوثقی» به زیور طبع آراسته شده به این نکته اشاره کرده و از مطبوعات با عنوان عمیق و پرمعنایی چون «حصن حصین مدنیت» نام برده است.

به جرأت می توان گفت درک سید جمال بیش از یک قرن پیش از جایگاه، کارکرد و نقش مطبوعات در توسعه جوامع و آسیب شناسی مطبوعات به مراتب بیش از بسیاری از دولتمردان و سیاست ورزان امروزی بوده است. سید جمال به منظور تبیین جایگاه مطبوعات، ابتدا بر نقش آگاهی و اخلاق فاضله در ترقی جوامع، تأکید می کند و علت اصلی ضعف و انحطاط جوامع را جهل و ناآگاهی مردم و دولتمردان آن می داند و برخلاف کسانی که مبتلا به «توهم توطئه» می باشند و هر گونه عقب ماندگی و انحطاط را به عوامل بیرونی و بیگانه مستند می سازند و ناشی از توطئه آنان عنوان می کنند، با بیانی شیوا و مستدل، عوامل اصلی انحطاط جوامع را عوامل درونی از جمله جهل و ناآگاهی و فساد اخلاق و تباهی افکار می داند و می گوید: «... اگر کسی صحف تواریخ و کتب سیر را به نظر اعتبار، مطالعه کند و در مضامین آنها به دیده بصیرت غور نماید، بی شبهه بر او ظاهر و روشن خواهد شد که غنا و ثروت و امنیت و راحت و سلطه و سطوت و قوت و علو کلمه و عزت و شأن و شهرت هر امتی از امم و هر قبیله ای از قبایل در آن زمانی بوده است که افراد آن امت، متخلق به اخلاق فاضله و متصف به سجایای پسندیده بوده اند و هر طبقه ای از طبقات آن قوم را بهره وافر بوده است از بصیرت و بینایی و فقر و فاقه و ذلت و مسکنت و ضعف و انحطاط کلمه و حقارت و پریشان حالی و گمنامی آن، در آن وقتی بوده که جهل و عمیش (کوری) و نابینایی، عموم اشخاص آن را فراگرفته و صنف آن گروه به سوء طویت (نیت) و فساد اخلاقی و تباهی افکار مبتلا گردیده بودند».

همچنین سیدجمال یکی دیگر از عوامل انحطاط را تفرق مردم و عدم تعاون و همکاری آنها با یکدیگر در راستای پیشرفت می داند و با تأکید بر اینکه، سعادت هیچ امتی و رفاهیت هیچ فردی از افراد آن حاصل نمی شود مگر به تعاون و توازر، در خصوص چگونگی ایجاد تعاون بین مردم می گوید: «... تعاون و توازر اشخاص متکثره مختلفه الطبیعه، صورت وقوع نخواهد پذیرفت، مگر به تکافو (برابر داشتن) در اشغال و تناسب در افعال و تعادل در اعمال، بدان گونه که آن افراد متعدده را صورت وحدانیه حاصل گردد و تکافو و تعادل در عمل در عالم خارج، پیرایه وجود و هستی نخواهد یافت، جز به اعتدال اخلاق باطنیه و قوای نفسانیه و نزاهت (پاکی) آنها و استقامت اخلاق و اعتدال سجایا هرگز وجود نپذیرد الا به بصیرت و بینایی و تعدیل قوای عقلیه و تقویم و تهذیب ملکات آن». سپس علت اصلی سعادت تامه امم و ملل را بر اساس دیدگاه خویش، عقل و بصیرت و نزاهت و اعتدال اخلاق آن و باعث شقا و باعث پریشان حالی آن را زوال آن علت، معرفی می کند و با تأکید بر اینکه جوامع بشری همواره در معرض صعود و سقوط از حیث علم و آگاهی و اخلاق می باشند و در صورت سهل انگاری و غفلت، به تدریج دچار اضمحلال و در نهایت، نیستی و نابودی خواهند شد، می گوید: «... و آن امت [فاقد عقل و بصیرت و نزاهت و اعتدال اخلاق] نه تنها از سعادت و رفاهیت محروم خواهد شد، بلکه در اندک زمانی از دایره انسانیت بیرون شده به حیوانات وحشیه ملحق خواهد گردید.»

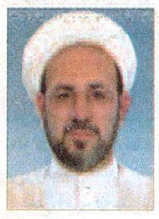

سید جمال، تنها راه مقابله با این سقوط و اضمحلال را وجود عوامل آگاهی بخش و متذکری چون مطبوعات عنوان می کند و می گوید: «... پس هر امتی را باید علی الدوام از برای صیانت (حفاظت و نگاه داری) اخلاق و حفاظت ملکات و راهنمایی به سوی سعادت، منبهی (بیدارکننده ای) از غفلت و صائنی (مانعی) از هبوط و سائقی (راننده ای) به سوی فضائل و قائدی (کشنده ای) به جانب کمالات و مانعی از رذائل و زاجری (بازدارنده ای) از نقائص و آمری به معروف و ناهیی از منکر بوده باشد، و چون به مسبار (آلتی که بدان عمق زخم را امتحان کنند) بصیرت، سیر نماییم و به میزان عقل بسنجیم، هیچ چیزی را در این زمان نمی بینیم که متصف به جمیع این اوصاف و دارای همگی این مزایا بوده باشد، مگر جراید و اخبارنامه های یومیه؛ زیرا که هر صنعت و حرفه ای را موضوعی است خاص و یا عامی که از سوء تصرف، نااهلان را به منزله خاص گردیده است و صاحب آن در او مستغرق شده، چشم از مشارکین خویش در عالم مدنیت پوشیده و از سود و زیان تقدم و تأخر آنها غفلت ورزیده است، بلکه ضرورات معیشت، او را در غالب اوقات از اتقان (استوار کردن) صنعت خویش بازداشته است. اما اخبار، آن یگانه صناعت است که موضوع آن، عموم احوال و اخلاق امم، و غایتش، اصلاح شئون خویش و جلب سعادت و رفاهیت و امنیت از برای آن، بلکه از برای جمیع امم می باشد.»

*** عضو هیات علمی دانشگاه زنجان**

نامه رسیده

کفایت به رسم نام حزبی

روزنامه اعتمادملی را دخترم به طور اتفاقی دیروز خرید. گویا این روزنامه ارگان یک تشکل یا حزب تازه‌ای به همین نام است که هنوز مردم از مرام و مسلک و دکترین آن اطلاعی نیافته اند و نمی دانند که سرش به کدام بالین است. اساسا دموکراسی و به تبع آن یا در تبعات آن تشکیل احزاب سوغات فرنگ است و اگر در فرنگ احزابی است، دارای مرامنامه رسمی و مدون و مصوب است که در دسترس مردم قرار می گیرد و مردم آن را می خوانند. اگر بر وفق سلیقه و رفق ذهنی خود یافتند، می روند عضو حزب می شوند و کارت عضویت می گیرند و مرام حزبی خود را تبلیغ می کنند و عضو جدید می گیرند. البته هر کسی هم دینی دارد، اما دین موروثی است، ولی مرام و مسلک اکتسابی است، اما اینجا در به پاشنه دیگری می گردد. در اینجا هنگام انتخابات است که نام احزاب بر سر زبان ها می افتد و بعد خبر می رسد که همه احزاب و تشکل ها با هم ائتلاف کردند و کاندیداهای مشترک معرفی کردند که باید از فیلتر شورای نگهبان بگذرد. بعضی هم کاندیدای انفرادی هستند و کاندیدای ائتلاف نیستند. مشروطیت در ایران سابقه یکصد ساله دارد و اولین دوره انتخابات در ایران انتخابات صنفی بوده، نه حزبی. بعد که رضاشاه آمد، انتخابات را درباری کرد و در استان ها کاندیداها از سوی استانداری معرفی می شدند و مردم بعضا می رفتند رأی می دادند و تعداد افراد پای صندوق برای حکومت مهم نبود و مجلس هم تشکیل می شد و نام آن مجلس شورای ملی بود، بعدها در زمان سلطنت محمدرضا شاه مجلس سنا هم اضافه شد و لذا مشروطه مشروط شد و انتخابات را درباری می گفتند یا مردم سالاری درباری یا دربارسالاری مردمی، اما انتخابات در ایران آزاد است، یعنی روز انتخابات مأموری نمی آید دم در کسی یقه او را بچسبد ببرد پای صندوق. یا پای صندوق مأموری نمی آید ورقه رأی کسی را بخواند یا کنترل کند، چه بسا افرادی که کاندیداهای انفرادی را بر کاندیداهای ائتلافی رجحان داده و بنویسد.

باری صحبت بر سر این بود که حزب باید مرامنامه مدون داشته باشد، اما مثل اینکه احزاب در ایران به همان اسم و رسم و نام حزبی اکتفا می کنند، زیرا مردم را راغب و شایق به فعالیت های حزبی نمی بینند، مثل اینکه مردم ما به احزاب از قدیم الایام به نظر شک و تردید نگاه کرده اند.

اما دو کلمه هم از فراکسیون های مجلس بگوییم: اصولگرایان - اصلاح طلبان. اینها هم به خوبی برای مردم توضیح نداده و تشریح نکرده اند که اصولگرا یعنی چه، یعنی به اصول پنجگانه دین و مذهب گرایش دارند یا که چی؟ و اصلاح طلبان چه چیز را می خواهند اصلاح کنند که اصولگرایان مقاومت می کنند و بالاخره آیا اصولگرا اصلاح طلب نیست یا اصلاح طلب، اصولگرا نیست. پس این هم واقعا برای عامه اصطلاح روشن نیست و شاید بتوان اصطلاحات رساتری جانشین آنها کرد.

پس مقصود ما بیشتر متمرکز بر انتشار مرامنامه حزبی جهت اطلاع عامه است تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.